

وقتی دختران دل به جاده می‌سپارند...



حتما از بزرگ‌ترها مخصوصا مادر و مادر بزرگ‌ها زیاد شنیدیم که «زمان قدیم اینطوری نبود».

آره درسته. زمان قدیم اینطوری نبود. الان خیلی چیزها تغییر کرده. خیلی از هنجارها از بین رفته و هر روز بیشتر رو به دنیای مدرنیته در حرکت هستیم و در کنارش ما انسان‌ها بیشتر با این قضیه که هر کداممان مثل اثرهای انگشت متفاوت هستیم کنار می‌آییم.

مثلا قبلا اینطور بود که پسرهاباید می‌رفتند دکتر، مهندس یا خلبان بشوند و دخترها هم که اصلا چه معنی داره بروند دانشگاه! دخترها می‌رفتند کلاس گلدوزی و خیاطی... و آشپزی یاد می‌گرفتند و منتظر شاهزاده‌ی سوار بر اسب سفیدی می‌ماندند که بیاید و با آن‌ها ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد و البته که هزینه و خرج‌های زندگی دختر خاتوم هم با همان شاهزاده بود.

اما کم کم این داستان تکراری رنگ و بوی تفاوت گرفت. مثلا کمی که گذشت یک عده‌ی دیگر از دخترها هم اضافه شدند که رفتند دنبال تحصیلات و شغل تا بتوانند در هزینه‌های زندگی مشترک با همسر خود شریک باشند.

حالا اما مدتی هست که یک دسته سوم هم اضافه شده. دخترانی که منتظر شاهزاده نیستند و تمام اولویت و شانس خوشبختی خودشان را در ازدواج نمی‌بینند. مثل دسته‌ی دوم تحصیل کرده‌اند و شغل و درآمد شخصی خودشان را دارند. اما متوجه شدند که تنهایی هم می‌توانند از زندگی لذت ببرند و به خواسته‌هایشان برسند.

از بین این دسته عده‌ای هستند که تصمیم گرفتند شهرهای مختلف دنیا را ببینند و گاهی حتی تمام زندگیشان در یک کوله بر پشتشان خلاصه شده است. اما از تمام بحث‌های برابری جنسیتی هم که بگذریم می‌دانیم همیشه جنس زن از جنس مرد در معرض خطر بیشتری قرار دارد. پس چه کار کنیم تا به عنوان یک زن در سفر، مخصوصا سفرهای انفرادی از امنیت بیشتری برخوردار باشیم و کمترین خطر را برای خودمان ایجاد کنیم؟

لباس و همچنین نوع آرایش در این مورد بسیار مهم است. خیلی خیلی مهم هست که ما از خودمان به افراد حس انسان بودن بدھیم تا حس زن بودن. لباس‌های گشاد هم میتواند به ما در این زمینه کمک کند و هم اینکه برایمان راحتی و خستگی کمتر به ارمان بیاورد.

در سفر یک حلقه در دست چپ و همچنین یک داستان آماده در ذهمان از همسری که در شهر مقصد منتظر شما هست می‌تواند از شما بسیار حفاظت کند!

وقتی در شهر یا جاده‌ای هستید که مسیرها را نمی‌شناسید حتی اگر سوار تاکسی یا آژانس هستید چک کردن راه‌ها بر روی گوگل مپ و اطمینان از اینکه مسیر را درست طی می‌کنید می‌تواند به احساس امنیت بیشتر در آن ماشین بسیار کمک کند و اگر لحظه‌ای پیش آمد که از مسیر خارج شدید پیش از آنکه بسیار دیر شود متوجه می‌شوید.

اطلاع دانی از مکانی که در آن حضور دارید و همچنین مکانی که قصد رفتن به آن را دارید به صورت مرتب به یکی از اعضای خانواده هم می‌تواند در صد ریسک را کاهش دهد و به شما این اطمینان را بدهد که در صورت بی‌خبر بودن از شما و وقوع حادثه افرادی از محل شما اطلاع دارند و به جستجوی شما خواهند پرداخت.

راه‌های بسیاری وجود دارد برای آن‌که ریسک سفر برای یک زن تنها در سفر کمتر شود که مواردی را نام بردم. اما همیشه سفرهای گروهی به میزان قابل توجهی این ریسک‌ها و خطرات را کاهش می‌دهند و می‌توان با خیال آسوده بیشتری سفر کرد.

کرمانشاه خانه‌هایش ویران شده و عزیزانش را از دست داده است

دیار مردمانی بی‌لبخند، اما میهمان نواز

تنها چند ماه از زلزله ویرانگر کرمانشاه گذشته بود و من برای سفری کاری به این استان دعوت شده بودم؛ حضور در گردهمایی راهنمایان گردشگری سراسر کشور. همیشه دوست داشتم به این استان سفر کنم، اما هر بار به علتی شرايطش پيش نيامده بود. این بار اما؛ خیلی دل و دماغ این سفر را نداشتم. یعنی دوست نداشتم اولین دیدار من با این سرزمین در چنین زمان و شرايطی باشد. هنگام زلزله پدرم به دلیل مأموریت در سرپل ذهاب بود و سه روز طول کشید تا توانستم خبری از او بگیرم؛ به همین دلیل کاملاً درک می‌کردم دیاری که خانه‌هایش ویران شده، عزیزانش را از دست داده و با باز ماندگانش برای زنده ماندن و زندگی ساختن می‌جنگد؛ چه حال و هوایی دارد؟



روستای هدف گردشگری و زیبای «شمشیر» بازدید کردیم و ناهار را در روستا و منطقه پاهو صرف کردیم. بعد از نهار به سمت غار بسیار زیبای قوری قلعه حرکت کردیم. این غار آبی یکی از غارهای بسیار زیبای ایران است و به دلیل قدمت آن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هست.

هوا رو به تاریکی می‌رفت و حکایت از آن داشت که خیلی زود دومین شب حضور من در این استان فرا رسیده است.

برای شام و سپس استراحت به کرمانشاه برگشتیم. در ضیافت شامی که با خورشت خلال ترتیب داده بودند و در واقع افتتاحیه این سفر کاری بود بعد از هم فکری قرار بر این شد تا برای مردم زلزله‌زده، هر چند کوچک کاری کنیم.

روز دوم به روستای پاتاق رفتیم و بازدیدهای خودمان را از «زیج منیژه» آغاز کردیم. زیج منیژه قلعه‌ای است مربوط به دوره‌ی ساسانی که از تالاری نسبتاً بزرگ با تعداد زیادی راهرو تشکیل شده. فضای تالار تاریک است و نور خورشید از ورودی این راهروها و همچنین نورگیرهای روی سقف به داخل می‌تابید. در حال قدم زدن میان این تالارها بودم که صدای سازیننداز شد. به طرف صدا حرکت کردیم و متوجه شدیم یکی از نوازندگان ساز دیوان شهرستان سرپل ذهاب، سورپرایز این قسمت از بازدیدهای ما بوده و برایمان شعرهای کردی خواند و نواخت.

سپس به مسجد روستا رفتیم. طبق اعلام قبلی که میزبانانمان به روستا کرده بودند قرار بر این شده بود تا روستاییان شیرینی و آش محلی بپزند تا ما با خرید از آن‌ها هم از خوراکی‌های محلی بچشیم و هم به اقتصاد این خانوارهای زلزله‌زده کمکی شده باشد. پس این گونه شد که ما برای اولین بار با کلوچه بژی و آش ترخینه آشنا شدیم و الحق که بعد از بازدید از آن فضای تاریخی و عجیب این خوراک خوشمزه عجیب چسبید.

بعد از زیج منیژه وارد شهر سرپل ذهاب شدیم و علارغم تلاشمان بعد از تکیه معاون‌الملک از

غار آبی قوری قلعه، یکی از غارهای بسیار زیبای کرمانشاه است و به دلیل قدمت آن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است

هنوز خنکی و تازگی اول صبح را داشت و تصمیم گرفتم قبل از شروع کار از مجموعه بیستون بازدید و عکاسی کنم. مجموعه بیستون برای علاقه‌مندان به تاریخ و باستان‌شناسی و همچنین افسانه‌های ایرانی محل بسیار مناسبی است چرا که از دوران پیش از تاریخ تا پس از اسلام در این مجموعه آثاری پیدا می‌شود و همچنین با افسانه شیرین و فرهاد گره محکمی خورده است. آن جا که فرهاد به خاطر عشق شیرین با خسرو پرویز ساسانی شرط می‌کند که کاخی در دل کوه بیستون بسازد و آبی که از پشت کوه جاری می‌شود را به این طرف کوه انتقال بدهد...

بعد از گشتی در محوطه بیستون مشغول به کار شدیم. قرار بود چهارصد تکه پارچه‌ی رنگی توسط موسیقی‌ایست در مدح عزیزان دست رفته بر گزار شود و سپس به سمت کاخ خسرو در شهرستان قصر شیرین ادامه مسیر دادیم.

اطراف کاخ پسر از زمین‌های نخلستان خرما بود و قدم زدن میان کاخی که خسرو پرویز برای همسرش شیرین ساخته بود پر از خیال و تصور در لا به لای عصر ساسانی بود.

بعد از کاخ خسرو به سمت مرز خسروی رفتیم و سپس از یادمان شهدای مرصاد بازدیدی به عمل آوردیم و در آخر برای استراحت به کرمانشاه بازگشتیم و این شب با دیدن رقص زیبای کردی به پایان رسید.

روز سوم آغاز شده بود و می‌دانستیم قرار است روز مهم و با شکوهی باشد. یک تیم چند نفره تشکیل دادیم و وقتی سایر میهمانان سرگرم سایر برنامه‌ها بودند ما به بیستون رفتیم. هوا

بودیم. تدارکات از هشت صبح تا پنج عصر به طول انجامید و در نهایت سایر راهنمایان آمدند و پس از دیدن مراسم و داستان‌های محلی که پای کوه بیستون اجرا شد؛ پارچه‌ها را بالای سر گرفتند. با تمام نگرانی‌ای که داشتیم هلی‌شات هم به خوبی بالا رفت و از پارچه‌های رنگی که شعار «کرمانشاه؛ سرزمین صلح و دوستی» را نقش بسته بودند تصاویری ماندگار ثبت کرد.

بعد از ضیافت شام که هر یک از مهمانان لباس محلی استان خود را پوشیده بودند و شبیه مراسم بالماسکه‌ای با سبک و سیاق ایرانی بود روز سوم هم به پایان رسید و به محل اقامت خود بازگشتیم.

روز چهارم با مراسم اختتامیه آغاز شد و بعد از آن قرار بود بازدید از تاق بستان داشته باشیم و نهاری صرف کنیم و از یکدیگر در آنجا خداحافظی کنیم و این استان زیبا را ترک کنیم.

اما من تصمیم داشتم دوروز بیشتر بمانم تا سایر اماکنی که هنوز ندیده بودم مثل مسجد جامع شافعی همچنین بازار کرمانشاه را بازدید کنم.

روز پنجم از خواب به قصد بازدید این اماکن بیدار شدم متوجه شدم هوای سردی که در بیستون تجربه کرده بودم باعث شده سرمای بسیار بدی بخورم و این شد که به کلینیکی رفتم و درمان را شروع کردم. متأسفانه در تمام آن دوروز به خاطر این سرما خوردگی نتوانستم از هیچ جای جدیدی بازدید کنم و فقط لطف و مهمان‌نوازی بیشتری مردم عزیز کرمانشاه را تجربه کردم که با آش ترخینه خوشمزه‌شان سعی در بهتر کردن حال من داشتند.

در روز ششم تصمیم گرفتم به شهرم بازگردم و بلیطی به مقصد رشت گرفتم. هنوز چند کیلومتر از کرمانشاه دور نشده بودیم که اتوبوس خراب شد و پس از دوسار توقف و رسیدگی به ماشینی که مدام جوش می‌آورد متوجه تماس راننده با تعاونی مربوطه شدیم که درخواست می‌کرد اتوبوس جایگزین بفرستد و تعاونی به ادامه‌ی مسیر با همین ماشین اصرار داشت. و در حین همین تماس بود که متوجه شدم نه تنها ماشین مدام جوش می‌آورد بلکه ترزم هم به خوبی نمی‌گیرد و به گفته خود راننده در صورت ادامه مسیر جان بیست و پنج مسافر در خطر است...

پس از اصرارهای راننده و بی‌توجهی تعاونی؛ راننده به مسیر خود با همان وضعیت ادامه داد و سراسر وجودم اضطراب شده بود. شماره پلاک ماشین به همراه کد تخلفش را پیامک زدم به پلیس راه و برای اطمینان تماس هم گرفتند. به من گفتند که حتماً در پایگاه پلیس راه بعدی پیگیری خواهد شد و ماشین را متوقف می‌کنند. همین هم شد. در پلیس راهی که در نزدیکی همدان بود ماشین را متوقف کردند و پس از پرس و جو از سایر مسافران حاضر در

مجموعه بیستون برای علاقه‌مندان به تاریخ و باستان‌شناسی و همچنین افسانه‌های ایرانی محل بسیار مناسبی است چرا که از دوران پیش از تاریخ تا پس از اسلام در این مجموعه آثاری پیدامی‌شود

ماشین مطمئن شدند که ماشین نقص فنی دارد و گفتند اجازه‌ی ادامه‌ی مسیر با این ماشین نیست و تعاونی باید ماشینی از همدان بفرستد و جایگزین این ماشین کند. راننده اما قبول نمی‌کرد و اصرار می‌کرد ماشین سالم است و این خانوم اگر ناراحت هست پیاده شود! افسر توضیح میداد که وظیفه‌ی راننده و تعاونی به سلامت رساندن مسافران با ماشین سالم است و حق ندارند اینگونه در مورد مسافر صحبت کنند. پس از معطلی یک ساعته و ساعتی که به دوازده شب نزدیک می‌شد؛ تمام مسافران که تا لحظاتی قبل خود برای خرابی ماشین شاکی بودند بر سر من داد می‌کشیدند که ماشین سالم است و چرا معطلمان میکنی و دلخوش نباش به جایگزینی ماشین توسط تعاونی!! لحظات سختی بود. مسافرانی که وقت برایشان مهم بود اما جانشان نه و دوست داشتند ریسک کنند و با این تفکر که عمر دست خداست با ماشین خراب به مسیر خود ادامه بدهند. پس از کشمکش‌های طولانی مسافران تعهد کتبی نوشتند و امضا کردند که ماشین سالم است و به مسیر خود ادامه دادند! من اما در پلیس راه ماندم و حاضر نبودم جانم را به خطر بیندازم. راننده‌ی اتوبوسی که حالا دیگر ماشینش را ترک کرده بودم کرایه کرمانشاه تا همدان را از پولی که پرداخته بودم کم کرده بود و باقی پولم را باز گرداند و بلیطم را پس گرفت. با کمک پلیس‌های حاضر در آن پایگاه سوار اتوبوس‌هایی که از آنجا به مقصد تهران گذر می‌کردند؛ شدم و به تهران رفتم. هنگام تهیه بلیط برای رشت طبق تحقیقی که از سایر تعاونی‌ها کردم متوجه شدم که آن راننده باید تمام پول ام را بازمی‌گرداند نه نصف آن را و نباید بلیط ام را پس می‌گرفت.

اگر بلیط ام را همراه خود داشتم می‌توانستم از تعاونی‌ای که وظیفه‌اش تامین و جایگزینی ماشین سالم بود و به وظیفه خود عمل نکرد شکایت کنم اما حیف که از ناآگاهی من سواستفاده شده بود و بلیطم را گرفته بودند... با دلی که مملو بود از خاطرات زیبا و حس خوبی که در کرمانشاه تجربه کرده بودم و همچنین غم و سرشکستگی به خاطر آن مسافران سهل‌انگار و قانونی که بدون بررسی فنی ماشین و تنها با یک تعهد کتبی کوتاه می‌آید؛ به رشت بازگشتم.

